

بررسی اهمیت میانجی مؤلفه احساس بی‌قدرتی در میزان تأثیر ادراک از پاسخ‌گویی بر رفتار مشارکتی دانشجویان (مطالعه موردی: دانشجویان دانشگاه تهران)

سید کمال واعظی^۱، رضا رهبر^۲

چکیده: این پژوهش رابطه بین ادراک از پاسخ‌گویی و مشارکت شهروندی را با در نظر گرفتن متغیر احساس بی‌قدرتی میان دانشجویان دانشگاه تهران بررسی می‌کند. سؤال اصلی این است که دانشجویان تا چه حد متأثر از میزان ادراک خود از ساختار پاسخ‌گویی هستند و بر این اساس رفتارهای مشارکتی خود را تعریف می‌کنند؟ علت اصلی اجرای این پژوهش توجه به این نکته است که احساس پاسخ‌گویی نامناسب از سوی تصمیم‌گیران می‌تواند حس ناتوانی برای تأثیرگذاری بر فرایندها را در دانشجویان ایجاد کند و سبب بی‌انگیزگی آنها در همکاری و مشارکت‌های سازمانی شود. در این راستا تجزیه و تحلیل داده‌ها به کمک روش‌های همبستگی پیرسون، رگرسیون خطی و مدل معادلات ساختاری در نرم‌افزارهای مختص به هر یک صورت گرفته است. نتایج نشان می‌دهد ادراک از پاسخ‌گویی با تأثیر بر متغیر احساس بی‌قدرتی بر مشارکت دانشجویان تأثیرگذار است. همچنین ادراک مجرد دانشجویان از ابعاد پاسخ‌گویی اخلاقی، قانونی، دموکراتیک و سیاسی، قابلیت پیش‌بینی میزان احساس بی‌قدرتی و به تبع آن میزان مشارکت آنها را به همراه خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی: احساس بی‌قدرتی، پاسخ‌گویی، مدل معادلات ساختاری، مشارکت شهروندی.

۱. دانشیار گروه مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. کارشناس ارشد مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۳

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۰

نویسنده مسئول مقاله: رضا رهبر

E-mail: rezarahbar@outlook.com

مقدمه

باید پذیرفت که در الزامات جدید مدیریت دولتی یا اداره خدمات عمومی، یکی از عوامل مهم که به تعریف رویه‌های کارا تر منجر می‌شود، اصل مشارکت عمومی است. ارتقای سطح مشارکت عمومی در سطح سازمان و جامعه، در گرو مؤلفه‌های مختلفی است که در این میان پاسخ‌گویی جایگاه ویژه‌ای دارد. از سوی دیگر، بررسی رفتار گروه‌های مرجع در حوزه‌های مانند مشارکت و پاسخ‌گویی، در تحلیل و هدایت سایر بخش‌های جامعه اهمیت بسزایی دارد. دانشجویان از گروه‌های مرجعی هستند که بررسی مؤلفه‌های رفتاری آنها در حوزه مشارکت و پاسخ‌گویی و استخراج نتایج آن، به پژوهشگر در تحلیل جامعه پیرامونی کمک شایانی می‌کند. با پیشرفت فرهنگ اجتماعی و شکل‌گیری انقلاب صنعتی، از قرن نوزدهم به بعد، مشارکت به اشکال گوناگون در توسعه کشورهای اهمیت بسزایی داشته است. طی چند دهه اخیر، تمام کشورها در زمینه همه‌پرسی‌ها، انجمن‌های شهروندی، هیئت‌منصفه‌های شهروندی، حاکمیت مشارکتی^۱، بودجه‌بندی مشارکتی و سایر شیوه‌هایی که در آنها بیان نظر شهروندان اهمیت بسیاری دارد، تجربه‌هایی کسب کرده‌اند. مشارکت شهروندی به‌طور معمول عنصر ارزشمندی در توسعه مردم‌سالاری و تصمیم‌گیری دموکراتیک به‌شمار می‌رود. بسیاری از نظریه‌پردازان معتقدند که مشارکت شهروندی تأثیرات مثبتی بر کیفیت مردم‌سالاری دارد (میشلز، ۲۰۱۱).

از سویی، امروزه در سراسر جهان بحران مشروعیت مشخص در رابطه بین شهروندان و نهادهایی که زندگی آنها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، در حال رشد است. در این راستا، شهروندان از سرخوردگی رابطه خود با دولت‌ها در زمینه‌هایی چون نگرانی درباره فساد، پاسخ‌گونی‌بودن به نیازهای فقرا و نداشتن ارتباط مناسب با نمایندگان منتخب، صحبت می‌کنند (کورنوال و گاونتا، ۲۰۰۱). با آنکه مشارکت عمومی کمابیش امری مطلوب به‌شمار می‌رود، برقراری این‌گونه مشارکت در سطح وسیع، کار ساده‌ای نیست و برنامه‌ریزان در عمل برای جلب مشارکت شهروندان با مشکل روبه‌رو می‌شوند. افزایش توجه و تأکید مجامع بین‌المللی به اهمیت مشارکت در امر برنامه‌ریزی و توسعه، دامنه پژوهش‌ها و بررسی‌های فرایند مشارکت و ابعاد و سطوح مختلف آن در زمینه‌های مختلف را نیز گسترش داده است (شریفیان ثانی، ۱۳۸۰). یکی از مفاهیمی که در آن توجه خاصی به مشارکت شهروندی شده است و ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، مفهوم حکمرانی خوب^۲ است که آن را مدلی از ساختار توانا برای تأمین رضایت حداکثری شهروندان می‌نامند. پاسخ‌گویی یکی از ضرورت‌های اصلی حکمرانی خوب در عصر حاضر است و

1. Collaborative Governance
2. Good Governance

در صورتی که تحقق یابد به تقویت رابطه اصیل - وکیل میان شهروندان و کارگزاران، افزایش اثربخشی و شفافیت در عملکرد سازمان‌ها، کاهش فساد (مالی، اداری و...)، افزایش انسجام و مشروعیت نظام سیاسی و افزایش مشارکت شهروندان منجر خواهد شد (واعظی و آزمندیان، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

مسئله اساسی‌ای که این پژوهش به آن پرداخته است، بررسی میزان ادراک جامعه دانشجویی از مقوله پاسخ‌گویی در سطوح مختلف اجرایی و تأثیر آن بر رفتارهای مشارکتی آنهاست. به عبارت دیگر پژوهش به دنبال آن است که نشان دهد مشارکت دانشجویان تا چه میزان از چگونگی و فرهنگ غالب پاسخ‌گویی در جامعه پیرامونی آنها تأثیر می‌پذیرد و از سوی دیگر، جایگاه مؤلفه احساس بی‌قدرتی در این میان را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

بی‌شک دانشجویان یکی از گروه‌های اجتماعی‌ای هستند که شرکت آنها در روند اداره جامعه و توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به‌خصوص در سال‌های اخیر و افزایش تعداد آنها، اهمیت بسیاری دارد و در آینده‌ای نه‌چندان دور درصد شایان توجه، تأثیرگذار و مطالبه‌جو از شهروندان کشور را پوشش می‌دهند. مشارکت شهروندی دانشجویان که اغلب یکی از گروه‌های جمعیتی بزرگ در کشورهای در حال پیشرفت و مسئولان اداره جامعه در آینده محسوب می‌شوند، تأثیر خاصی در ثبات و پویایی جامعه دارد. از سوی دیگر، بررسی رفتار گروه‌های مرجع در حوزه‌ای مانند مشارکت و پاسخ‌گویی، در تحلیل و هدایت سایر بخش‌های جامعه اهمیت بسزایی دارد. دانشجویان از گروه‌های مرجعی هستند که بررسی مؤلفه‌های رفتاری آنها در حوزه مشارکت و پاسخ‌گویی و استخراج نتایج آن، به پژوهشگر در تحلیل جامعه پیرامونی کمک شایانی می‌کند.

پیشینه پژوهش

مشارکت شهروندی

توجه به مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری‌های حاکمیت و فرایندهای اجرای سیاست‌های دولتی، طی سال‌های اخیر نفوذ گسترده‌ای در ادبیات مدیریت دولتی داشته است. در تعریف مشارکت عمومی در زمینه‌هایی چون نیت مشارکت‌کنندگان، فرایندها، ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان و نتایج آن، تنوع بسیاری وجود دارد (استوت، ۲۰۱۰).

رابرتز (۲۰۰۸) مشارکت شهروندی را فرایندی می‌داند که در آن اعضای جامعه (بدون پست و مقام‌های اداری و دولتی) در قدرت به‌کارگیری تصمیمات اساسی و اقدامات مختص به جامعه با صاحب‌منصبان دولتی و حکومتی سهیم می‌شوند. نکته اساسی این است که هر یک از شهروندان

به صورت فعالانه در تصمیم‌گیری‌ها درگیر شود یا بتواند جانشینانی انتخاب کند که نماینده منافع شهروندان در تصمیم‌گیری‌ها باشد (بردبوری و ویلیامز، ۲۰۱۲).

آرنشتاین (۱۹۶۹) مشارکت را فرایند سهیم‌شدن مردم در قدرت برای تأثیرگذاری بر رفتار دولت می‌داند. از نظر وی، مشارکت توزیع مجدد قدرت است که در سطوح مختلف اتفاق می‌افتد. آرنشتاین هشت سطح مشارکت شهروندان را بر نردبانی موسوم به «نردبان مشارکت شهروندی»^۱ از یکدیگر تفکیک می‌کند و به نمایش می‌گذارد. پله‌های نردبان آرنشتاین شامل سطوح «کنترل شهروندی، قدرت تفویض شده، شراکت، تسکین‌بخشیدن»^۲، مشاوره، اطلاع‌رسانی، درمان»^۳، دستکاری و ظاهر فریبی»^۴ است.

در پایین‌ترین سطح نردبان، آرنشتاین هیچ قدرتی برای شهروندان متصور نیست. بر اساس نظر وی، بعضی سازمان‌های دولتی، شکل‌های ساختگی از مشارکت را تدارک دیده‌اند که هدف واقعی آنها آموزش شهروندان برای قبول کارهایی است که از قبل تکلیفش روشن شده است. در پلکان بعدی، نزدیک به پایین نردبان، شکل دیگری از عدم مشارکت معرفی می‌شود که «درمان» نام گرفته است. این نوع از عدم مشارکت، غیرصادقانه و خودخواهانه است. در اینجا هدف پیدا کردن راه و چاره‌ای برای دیدگاه‌ها و رفتارهایی است که خود مؤسسه با آنها موافق نیست، اما زیر سرپوش نظرخواهی از شهروندان آن را اعلام می‌کند.

پله‌های دیگر این نردبان که به منزله قدم اولیه مفید، توجیه‌شدنی است، اطلاع‌رسانی و مشاوره است. آگاه کردن شهروندان از حقایق درباره برنامه‌های حکومت و حقوق و مسئولیت‌های آنان و راهکارهای موجود، به خصوص اگر طوری طراحی شده باشد که جریان اطلاعات یک‌سویه نباشد، گامی مثبت در جهت حرکت به سوی جلب مشارکت شهروندان به‌شمار می‌رود. تسکین‌بخشیدن و فرونشاندن خشم شهروندان، مدلی رضایت‌بخش برای مشارکت واقعی به نظر نمی‌رسد. آرنشتاین این سه پله از نردبان مشارکت را مساوات‌طلبی نمایشی^۵ معرفی می‌کند. به بیان دیگر، هنوز اقتدار یافتن شهروندان در مفهوم کنترل آنان بر برنامه‌ها و اجرای آن، تحقق نمی‌یابد و حق تصمیم‌گیری نهایی برای صاحبان قدرت باقی می‌ماند.

در بالاترین پله‌های این نردبان، شراکت، قدرت تفویض شده و کنترل شهروندی، شکل‌های واقعی‌تری از مشارکت شهروندی را مطرح می‌کنند. آرنشتاین در نردبان هشت‌پله‌ای خود

-
1. A Ladder of Citizen Participation
 2. Placation
 3. Therapy
 4. Manipulation
 5. Tokenism

مشارکت واقعی را در بالاترین جایگاه می‌بیند؛ زیرا آن را نشان‌دهنده توزیع قدرتی می‌داند که از طریق مذاکره به‌دست می‌آید.

پس از بحث آرنشتاین درباره سطوح مشارکت، صاحب‌نظران و پژوهشگران دیگری نیز به این مقوله پرداخته‌اند. پلدر چهار سطح را برای مشارکت در اجتماعات محلی شناسایی کرد که به‌ترتیب شامل تسهیم اطلاعات (پایین‌ترین سطح)، مشاوره، تصمیم‌گیری و اقدام به عمل (بالاترین سطح) است (شریفیان ثانی، ۱۳۸۰).

همچنین انجمن بین‌المللی برای مشارکت عمومی^۱ (۲۰۰۳)، مدلی پنج‌مرحله‌ای را برای مشارکت عمومی پیشنهاد کرده‌اند که عبارت است از:

۱. اطلاع‌دادن و آگاه‌ساختن (ارتباط یک‌طرفه)؛
۲. مشاوره (ارتباط دوطرفه)؛
۳. درگیر کردن^۲ (تصمیم‌گیری مشترک)؛
۴. همکاری^۳ (اقدام مشترک)؛
۵. توانمندسازی (حمایت از منافع مستقل جامعه).

مدل پنج‌مرحله‌ای یادشده نشان می‌دهد توانمندسازی افراد جامعه در امر مشارکت، به‌تدریج رخ می‌دهد و هرچه افراد توانمندتر باشند، کنترل بیشتری بر فرایندهای حاکمیتی وجود دارد. توان و قدرت بیشتر مردم می‌تواند پاسخ‌گویی و شفافیت را افزایش دهد و عملکرد سازمان‌های دولتی را قابل پیش‌بینی‌تر کند. بدین ترتیب آشکار است که سطح حاکمیت خوب از طریق مشارکت بیشتر مردم در برنامه‌های توسعه، افزایش می‌یابد (اوزمان و امفانده، ۲۰۱۲).

پاسخ‌گویی

درباره جلب مشارکت شهروندان نباید از تأثیر حکومت‌ها و خدماتشان در ایجاد انگیزه مشارکت غافل ماند. کیفیت کم خدمات دولت و ناکارآمدی، شفافیت، پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری می‌تواند بر نگرش منفی جامعه نسبت به کارگزاران مؤثر باشد و با کاهش رضایتمندی شهروندان مانع از مشارکت مؤثر و مستمر آنها در امور مختلف شود.

در این میان، پاسخ‌گویی یکی از ضرورت‌های کلیدی مدیریت دولتی در وضعیت کنونی است و بهترین الگوهای حکمرانی مردم‌سالار مادامی که نتوانند کسانی را که قدرت را در اختیار دارند، در برابر شهروندان پاسخ‌گو کنند، ناکارآمد و آسیب‌پذیر تلقی می‌شوند. درحقیقت، پاسخ‌گویی یکی

1. International Association for Public Participation(IAP2)

2. Involving

3. Collaborating

از ارکان اصلی مدیریت دولتی است که تصویری از عدالت، برابری، اعتماد و انصاف را به ذهن متبادر می‌سازد و می‌تواند برای بهبود وضعیت و اثربخشی مدیریت دولتی به کار رود (واعظی و آزمندیان، ۱۳۹۰). پژوهشگرانی که بر مفهوم پاسخ‌گویی مطالعه می‌کنند، معتقدند که پاسخ‌گویی برای افراد مختلف، معانی متفاوتی دارد. این امر تا آنجا پیش رفته است که در نوشته‌های اخیر درباره پاسخ‌گویی، مفهومی با عنوان بحران پاسخ‌گویی^۱ مطرح شده است که از طرفی دلالت بر تنوع و تعدد مفاهیم عرضه شده در فضای علمی و دانشگاهی دارد و از طرف دیگر ناظر بر این است که کارگزاران^۲ و مقامات دولتی نیز بر وجوه مختلف این مفهوم که در عمل با آن مواجه‌اند تأکید می‌کنند (داودل، ۲۰۰۶). این گستردگی مفهومی تا جایی است که عده‌ای پاسخ‌گویی را شامل هرگونه سازوکاری می‌دانند که کارگزار یا وکیل را در برابر اصیل (موکل) پاسخ‌گو کند (مولگان، ۲۰۰۳). این امر در سطح گسترده‌تری موجب شکل‌گیری دو رویکرد هنجاری و توصیفی نسبت به پاسخ‌گویی شده است.

در رویکرد هنجاری، پاسخ‌گویی متشکل از مجموعه‌ای از استانداردها برای رفتار بازیگران یا مجموعه‌ای از امور مطلوب برای اداره دولت است. در این مفهوم، پاسخ‌گویی یا به بیان بهتر، پاسخ‌گوبودن به منزله فضیلت و ویژگی‌ای مثبت برای سازمان‌ها یا مقامات دولتی در نظر گرفته می‌شود. البته پاسخ‌گویی به عنوان فضیلت، اساساً مفهومی بحث‌پذیر و سؤال‌برانگیز است؛ چراکه هیچ اتفاق نظر کلی درباره استانداردهای رفتار پاسخ‌گو وجود ندارد و بسته به نوع تأثیر، چارچوب نهادی، مقطع زمانی و دیدگاه‌های سیاسی، تفاوت دارد. به طور مثال، در اغلب نظام‌های پارلمانی اروپایی، استانداردهای مد نظر رفتار پاسخ‌گویی برای سیاستمداران با استانداردهای مد نظر برای کارگزاران دولتی^۳ تفاوت دارد. سیاستمداران در برابر پارلمان، رسانه‌ها و انواع ذی‌نفعان مسئول‌اند، در حالی که اغلب از کارگزاران انتظار می‌رود که در درجه اول به اصول سیاسی خود پایبند باشند و از جلب توجه و حضور در بین عموم، خودداری کنند (بوونز، ۲۰۱۰).

برخی پژوهشگران استانداردهای مد نظر برای تحقق پاسخ‌گویی را معیارهایی مثل شفافیت، تداوم و استمرار عملکرد مطلوب و کارآمد، کنترل‌پذیری یا قابلیت کنترل، جواب‌گویی^۴ و مسئولیت می‌دانند. اوکانل معتقد است که پاسخ‌گویی زمانی محقق می‌شود که خدمات عمومی به صورت کارآمد، با کیفیت مطلوب و قیمت کم ارائه شوند.

-
1. Accountability Crisis
 2. Actors
 3. Civil servants
 4. Responsiveness

مؤسسه اودبلیوتی^۱ در برنامه چارچوب جهانی پاسخ‌گویی^۲، معیارهای رفتار پاسخ‌گو را موارد زیر برشمرده است:

- مشارکت (تعامل میان کارگزاران و شهروندان)؛
 - شفافیت (ارائه اطلاعات جامع و دقیق توسط کارگزاران به شهروندان)؛
 - ارزشیابی (نظارت و مرور رویه‌ها و عملیات جاری سازمان به‌منظور مقایسه با اهداف از پیش تعیین‌شده)؛
 - سازوکار شکایت و پاسخ (طراحی سازوکار و کانال‌های ارتباطی میان سازمان و شهروندان).
- بر این اساس شهروندان می‌توانند هرگونه نارضایتی از ناکارآمدی کارکنان و شایسته‌نبودن مدیران را به مسئولان منتقل کنند تا آنها نسبت به اصلاح این موارد اقدام کنند (بلاگسکیو و همکاران، ۲۰۰۵).
- علاوه بر این، براساس استانداردهای مختلف، پژوهشگران پاسخ‌گویی را به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند. جنسن (۲۰۰۰)، پاسخ‌گویی را به‌صورت زیر تقسیم کرده است:
- پاسخ‌گویی قانونی: تبعیت متولیان امور عمومی در سازمان‌های خدماتی عمومی از قوانین و مقررات؛
 - پاسخ‌گویی مالی: مصرف منابع پولی عمومی به اثربخش‌ترین شیوه توسط متصدیان امور؛
 - پاسخ‌گویی عملکردی: تحقق اهداف مد نظر سیاستمداران منتخب توسط متصدیان امور عمومی؛
 - پاسخ‌گویی دموکراتیک: توجه متصدیان به ارزش‌های دموکراتیک و ایجاد فراگردهای دموکراتیک؛
 - پاسخ‌گویی اخلاقی: عمل متصدیان امور عمومی مطابق با اصول اخلاقی.
- همچنین رامزک و دابنیک (۲۰۰۰)، پاسخ‌گویی را از نظر اندازه کنترل بر اقدامات سازمان‌های دولتی و نیز منبع کنترل، به چهار دسته کلی تقسیم می‌کنند که عبارت‌اند از پاسخ‌گویی بوروکراتیک؛ قانونی؛ حرفه‌ای و سیاسی. در حالی که کنترل زیاد و منبع کنترل داخلی (درون سیستم) باشد، پاسخ‌گویی بوروکراتیک می‌شود و اگر منبع کنترل، خارجی (جامعه) باشد، قانونی خواهد بود. در حالی که کنترل کم است، اگر منبع کنترل داخلی باشد، پاسخ‌گویی حرفه‌ای و اگر خارجی باشد، پاسخ‌گویی سیاسی خواهد بود.

1. OWT (One World Trust)

2. Global accountability framework

از سوی دیگر در رویکرد توصیفی به پاسخ‌گویی، به جای تمرکز بر رفتار کارگزاران، بر فرایندها و سازوکارهایی تأکید می‌شود که براساس آن، پاسخ‌گو، ملزم یا متعهد به ارائه توضیح درباره تصمیمات و رفتار شبه پاسخ‌خواه^۱ است. بدین معنا که پاسخ‌گویی را می‌توان نوعی رابطه اجتماعی دانست که براساس آن، کارگزار برای تشریح، تبیین و توجیه رفتارش نسبت به دیگران احساس تعهد می‌کند (واعظی و آزمندیان، ۱۳۹۰).

تجزیه و تحلیل و ارزیابی پاسخ‌گویی عمومی، نیازمند مشخص کردن این مسئله است که چه کسی قرار است در برابر چه کسی پاسخ‌گو باشد. این پرسش، عنصر اصلی و مرکزی نظریه اصیل- وکیل^۲ است. در مدل‌های مبتنی بر این نظریه، بازیگر (یا مجموعه‌ای از بازیگران) که وکیل یا عامل نامیده می‌شود، خدمت به بازیگران دیگری را برعهده دارند که اصیل نامیده می‌شوند. اصیل می‌تواند تصمیماتی اتخاذ کند که انگیزه‌های فرد وکیل را در اقدامات مختلف تحت تأثیر قرار دهد. فرایند ساختارمند کردن انگیزه‌های اصیل و وکیل، محور اصلی این نظریه مطرح می‌شود. نظریه اصیل - وکیل اغلب بخشی از نظریه کلان قراردادی^۳ در نظر گرفته شده است. (جیلمارد، ۲۰۱۴).

احساس بی‌قدرتی

یکی از مؤلفه‌هایی که می‌تواند از پیامدهای پاسخ‌گویی بخش دولتی محسوب شود، ایجاد حس قدرت در شهروندان است. به مسئله قدرت‌نداشتن^۴ همچون یکی از اجزای سازنده «بیگانگی» توجه شده است. ریشه‌های نظری این مفهوم را می‌توان نزد جامعه‌شناسان کلاسیک یافت. بی‌قدرت بودن، به‌طور مشخص در آرای ماکس، زیمل و وبر، خصیصه اصلی جامعه مدرن است. این مفهوم بحران دوران مدرن و نتیجه فرایندهای بنیانی این دوران را نشان می‌دهد. مفهوم بی‌قدرت بودن را نخستین بار کارل مارکس در نظریه بیگانگی‌اش به کار برد و سپس اندیشمندانی همچون مزاروس، فروم، سیمن، میلز، گمسون و دیگران آن را توسعه دادند (محسنی تبریزی، ۱۳۸۳).

اگر بی‌قدرت بودن را عدم یا ضعف کنترل بر حوادث، رویدادها، اشیا و سازمان‌هایی بدانیم که بر سرنوشت انسان مؤثرند، گوهر این ایده را در مفهوم بیگانگی نزد مارکس می‌یابیم. در تحلیل مارکس، دولت، سرمایه، دین، صور گوناگون تاریخی - اجتماعی است که بر انسان - که سازنده

-
1. Accountee
 2. Principal-agent Theory
 3. Contract theory
 4. Sense of Powerlessness

آنها محسوب می‌شود. مسلط است. وی این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه چنین فرایندی شکل می‌گیرد و انسان توانایی و قدرت خود را به دیگران نسبت می‌دهد. در آرای زیمل می‌توان دو درون‌مایه اصلی را یافت که ناظر به مفهوم بی‌قدرتی است. نخستین درون‌مایه، موضوع «فرد در برابر نیروهای جمعی و تاریخی» است و دومین درون‌مایه آن قدرت‌نداشتن است که در بحث از فرهنگ عینی-ذهنی، خود را نشان می‌دهد. به نظر وی، تغییر روابط اجتماعی به‌گونه‌ای است که از یک‌سو، آزادی فرد را به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر فرد را که هویت اصلی او در کیفیات یگانه است، در کلیت حل کرده و بیش از پیش به دیگران متکی می‌کند. فرد به‌تنهایی ناگزیر است با نیروهای سهمگین اجتماعی مواجه شود. تنهایی انسان و ناتوانی او در مقابل این نیروهای سهمگین وجهی از مفهوم بی‌قدرتی است که نشان‌دهنده میزان کنترل انسان بر آن چیزی است که سرنوشت او را می‌سازد (غفاری و جمشیدزاده، ۱۳۹۰: ۲۸).

مفهوم بی‌قدرتی نزد ماکس وبر با فرایند عقلایی‌شدن مرتبط است. از دیدگاه وبر، عقلایی‌شدن درحقیقت فرایندی است که با دسته‌گوناگونی از فرایندها چون عرفی‌شدن^۱، ذهنی‌شدن^۲ و نظام‌دارشدن^۳ جهان روزمره، تکمیل می‌شود که طی آن کاربرد عقل محاسبه‌گر و سنجش‌گر در حوزه‌های گوناگون زندگی گسترش می‌یابد و از طریق روال امور زندگی به‌صورتی منظم و پایدار تبدیل می‌شود. روالی که به‌صورتی روزافزون چهره انسانی (به‌معنای وجه شخصی) از آن گرفته می‌شود و چهره‌ای غیرشخصی به زندگی داده می‌شود. معنایی که بسیار نزدیک به برداشت زیمل از جهان مدرن است. در این فرایند، توانایی‌ها و امکانات تصمیم‌گیری انسان عصر جدید، به دستگاه‌های اداری بیرون از او واگذار و منتقل می‌شود. عناصر مشترک در عقلایی‌شدن، روند غیرشخصی‌شدن و اداری‌شدن است. به نظر وبر در فرایند عقلایی‌شدن، عنصر شخصی و سلیقه‌ای از میان می‌رود و در نتیجه آن، قدرت و اختیار فرد نیز کم می‌شود. اداری‌شدن در کنار غیرشخصی‌شدن، به‌معنای واگذاری و انتقال توانایی‌ها و اختیارات فرد به سازمانی اجتماعی است (کوزر، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

با وجود اهمیت نظری بحث‌های بی‌قدرتی، این نظریه‌ها قابلیت آزمون تجربی را به‌صورت مستقیم نداشتند. تبدیل این مفاهیم به گزاره‌های تجربی آزمودنی و محدودکردن دامنه آثار آن به چند مفهوم اصلی و نیز ارائه فرضیه‌های تحدیدشده، زمینه نظریه‌های تجربی مانند دیدگاه ملوین سیمن را فراهم کرده است. ملوین سیمن (۱۹۵۹) از جمله نخستین صاحب‌نظرانی است که با

1. Secularization
2. Intellectualization
3. Systematization

رویکرد روان‌شناسی اجتماعی کوشید مفهوم بیگانگی را در قالبی منسجم و منظم عملیاتی کند. سیمن در تبیین ابعاد روان‌شناختی از خودبیگانگی، مؤلفه‌های بی‌قدرتی، بی‌معنایی^۱، بی‌هنجاری^۲ و انزوا را برشمرده است. از دیدگاه وی، بی‌قدرتی نوعی بیگانگی است که در آن فرد احساس می‌کند در وضعیت‌های اجتماعی که در آنها کنش متقابل دارد، نمی‌تواند تأثیر بگذارد (شکوری، ۱۳۹۰: ۴۰). وی در مقاله‌ای با عنوان «درباره معنای بیگانگی» مفهوم بی‌قدرتی را به‌صورتی آزمون‌پذیر تدوین کرد. به‌نظر سیمن، ریشه ایده اصلی بی‌قدرتی دیدگاه‌های مارکسیستی است که به شرایط کارگر در جامعه سرمایه‌داری توجه دارد. سیمن معتقد است توجه مارکس به بی‌قدرتی کارگر از توجه او به پیامدهای این نوع بیگانگی در محل کار سرچشمه می‌گیرد. ایده بیگانگی به‌عنوان بی‌قدرتی، متداول‌ترین کاربرد را در ادبیات این حوزه دارد. با این توصیفات و با توجه به دیدگاه سیمن، احساس بی‌قدرتی عبارت است از احتمال یا انتظار متصور از سوی فرد در قبال بی‌تأثیری عمل خویش یا تصور این باور که رفتار او به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نمی‌انجامد و وی را به هدفی که کنش او براساس آن تجهیز شده است، رهنمون نمی‌کند (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱).

پاسخ‌گویی، احساس بی‌قدرتی و مشارکت

الگوی مدیریت دولتی نوین، روابط قدرت بین نظام اداری و جامعه را متحول کرده است. در تحلیل این رابطه، پاسخ‌گویی مستقیم مدیران به مردم مطرح شده است. این امر امکان نفوذ و اعمال قدرت شهروندان را به‌دنبال دارد که هیوز از آن به‌عنوان مبادله قدرت بین مردم و دولت نام می‌برد و نبود آن را موجب ظهور قدرت مسلط و مطلقه و درنهایت فساد می‌داند. حق انتقاد و پرسشگری نسبت به تصمیمات اداری، یکی از اهرم‌های قدرت شهروندان در برابر نظام اداری است که نظریه مدیریت اداری علمی و تلقی کارایی به‌منزله ارزش آن را از شهروندان گرفته بود. به نظر سیمن، ساختار دیوان‌سالاری جامعه مدرن وضعیتی را ایجاد و ابقا کرده است که در آن انسان‌ها قادر به فراگیری چگونگی کنترل عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود نیستند. به عقیده او، چگونگی کنترل عواقب و مدیریت جامعه بر نظام پاداش اجتماعی به‌گونه‌ای است که فرد نمی‌تواند ارتباطی بین رفتار خود و پاداش جامعه برقرار کند و در چنین وضعیتی، احساس بیگانگی به فرد دست می‌دهد و او را به حال منفصلانه و ناسازگارانه در قبال جامعه سوق می‌دهد (میرسپاسی و اعتباریان، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

1. Meaninglessness
2. Normlessness

رابرت دال در تبیین عوامل مؤثر بر مشارکت معتقد است فرد زمانی تمایل به مشارکت دارد که مطمئن باشد درگیری او در امری به حتم نتیجه می‌دهد. هرگاه شخصی فکر کند فعالیت و مشارکت او در امری بی‌اهمیت است و نمی‌تواند منشأ تغییراتی شود، احتمال وارد شدن او در آن بسیار کم خواهد بود؛ هرچه فرد احساس کند مشارکت وی در امری کارایی نخواهد داشت، به همان نسبت ممکن است کمتر مشارکت کند. بنا به عقیده سلیز (۱۹۵۷)، تأثیر پیش‌شرط‌های اجتماعی و روان‌شناختی بر فعالیت اجتماعی افراد تا حدود زیادی بستگی به محیط‌های اجتماعی از جمله نهادها و سازمان‌های اجتماعی، الگوهای باور، اعتقادات و ارزش‌های فرهنگی و سیاسی دارد (شکوری، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۸).

یکی از کسانی که رابطه میان بی‌قدرتی و مشارکت سیاسی را بررسی کرده است، اولسن، پژوهشگر آمریکایی است. اولسن بیگانگی سیاسی را به دو بخش «ناتوانی سیاسی» و «ناخشنودی» تقسیم کرده است. مراد او از نگرش ناتوانی حالتی است که به صورت اجباری از سوی نظام اجتماعی بر فرد تحمیل می‌شود و شامل نگرش‌هایی چون سردرگمی، بی‌قدرتی و بی‌هنجاری است. ناخرسندی هنگامی پیش می‌آید که فرد به صورت اختیاری، بیگانگی را برمی‌گزیند. این مفهوم شامل احساساتی چون شباهت‌نداشتن، نارضایتی و توهم‌گرایی است. اولسن سپس مشارکت سیاسی را به سه وجه بحث سیاسی، مشارکت در رأی‌دادن و دخالت سیاسی سیاسی تقسیم می‌کند. به نظر او با افزایش ناتوانی، میزان مشارکت سیاسی کاهش می‌یابد. از سوی دیگر ماری لوین در پژوهش خود برای تبیین انفعال سیاسی و اشکال آسیب‌شناختی مشارکت بر اساس تقسیم‌بندی سیمن و همکارانش، معتقد است که انفصال اجتماعی- سیاسی، شکلی از بیگانگی است که به احساس فرد دلالت دارد با این تصور که او جزئی از روند اجتماعی- سیاسی جامعه‌اش نیست و مشارکت او اسباب تغییر نمی‌شود. در واقع این نوع بیگانگی، نوعی احساس بی‌قدرتی نسبت به فعالیت اجتماعی است، به گونه‌ای که فرد احساس می‌کند کنش و عمل (مشارکت) وی تأثیری در تعیین روند امور و وقایع ندارد و در بعد سیاسی به نتیجه مد نظر وی منتهی نمی‌شود. این احساس، ناشی از این باور است که اجتماع با نظر مردم کنترل نمی‌شود؛ بلکه اقلیتی قدرتمند و با نفوذ در موضع کنترل باقی می‌ماند و به اداره امور می‌پردازند (شکوری، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۰).

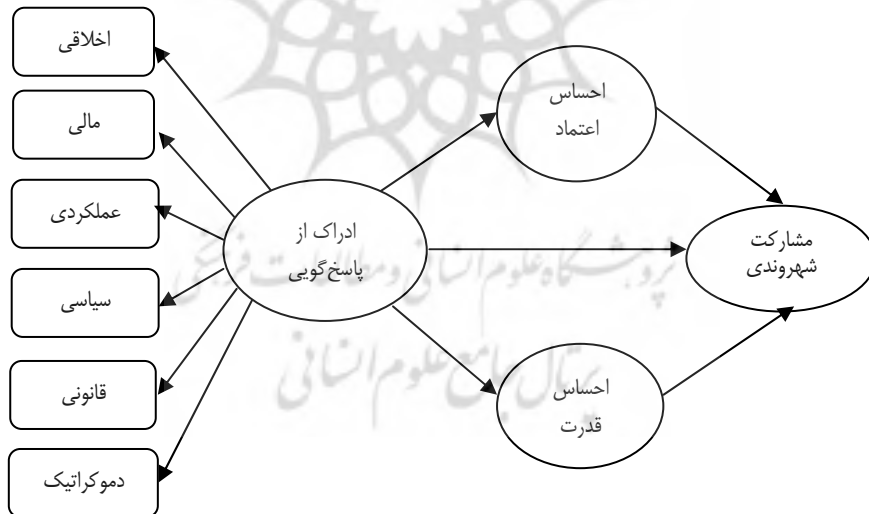
از نظر گمسون (۱۹۸۶)، احساس بی‌قدرتی سیاسی مبین احساس فردی است که احتمال اثرگذاری خود را بر جریان‌ها، فرایندها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی (به‌طور عمده در شکل‌دهی رفتار رأی‌دهی) بسیار اندک و در عمل هیچ می‌پندارد. همچنین دنترز و گیورتر معتقدند بی‌قدرتی

سیاسی (احساس اثربخشی^۱) یا بی‌اعتمادی به دولت در زنجیره علیت^۲ شکل‌دهی به رفتار سیاسی، متغیرهای بسیار مهمی هستند. آنها دریافته‌اند که احساس اثربخشی سیاسی به‌طور مستقیم بر مشارکت تأثیر می‌گذارد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۳).

بر اساس مباحث مطرح‌شده، پژوهش حاضر با در نظر گرفتن نظریه اصیل- وکیل که مبین رابطه بین شهروندان (اصیل) و کارکنان و مدیران بخش دولتی (عامل یا وکیل) است و با توجه به نظریه‌های سیمن و لوین درباره احساس بی‌قدرتی، رابطه بین دو متغیر ادراک از پاسخ‌گویی در شش بعد و مشارکت شهروندی را با در نظر گرفتن متغیر احساس بی‌قدرتی به‌منزله متغیر میانجی در بین دانشجویان دانشگاه تهران تجزیه و تحلیل می‌کند. بر این اساس فرضیه‌های مهم و اخص و چارچوب مفهومی پژوهش به شرح زیر مطرح می‌شود:

فرضیه مهم: ادراک از پاسخ‌گویی با تأثیر بر احساس بی‌قدرتی بر مشارکت شهروندی دانشجویان اثر می‌گذارد.

فرضیه اخص: ابعاد ادراک از پاسخ‌گویی با تأثیر بر احساس بی‌قدرتی بر مشارکت شهروندی دانشجویان اثر می‌گذارد.



شکل ۱. چارچوب مفهومی پژوهش

1. Sense of efficacy
2. Funnel of causality

روش‌شناسی پژوهش

از آنجاکه هدف پژوهش حاضر، تعیین روابط میان متغیرهای ادراک از پاسخ‌گویی، احساس بی‌قدرتی و مشارکت شهروندی است، از نظر هدف، کاربردی به‌شمار می‌رود و از نظر روش پژوهش توصیفی و به‌طور مشخص مبتنی بر «مدل معادلات ساختاری» است.

جامعه آماری این پژوهش، دانشجویان دانشگاه تهران است. برای محاسبه حجم نمونه از فرمول کوکران استفاده شد و تعداد کل نمونه با توجه به فرمول، ۳۸۴ نفر به‌دست آمد. این پژوهش، روش نمونه‌گیری طبقه‌ای را در پیش گرفته است؛ به‌طوری‌که جامعه آماری (دانشجویان دانشگاه تهران) به پنج گروه تحصیلی علوم انسانی، علوم فنی، علوم پایه، هنر و کشاورزی تقسیم شد و با توجه به تعداد هر گروه و با در نظر گرفتن ۴۰۰ نفر نمونه، به نسبت هر گروه در دانشکده‌ها نمونه‌گیری شد. با توجه به تعداد هر گروه، پرسشنامه در اختیار ۱۹۰ نفر در گروه علوم انسانی، ۹۰ نفر در گروه علوم فنی، ۳۵ نفر در گروه علوم پایه، ۳۰ نفر در گروه هنر و ۶۰ نفر در گروه کشاورزی قرار گرفت. پس از توزیع ۴۱۰ پرسشنامه، در نهایت ۳۸۷ نسخه در تحلیل نهایی داده‌ها استفاده شد.

با توجه به جامعه آماری پژوهش که شامل دانشجویان می‌شود و با اقتباس از منابع مختلف، سنجش متغیرهای پژوهش در قالب ادراک دانشجویان از فعالیت کارکنان و مسئولان دانشگاه صورت گرفته است.

متغیر پاسخگویی به‌کمک پرسشنامه‌ای متشکل از ۱۶ سؤال سنجیده شد که آن نیز با بهره‌مندی از پرسشنامه دانایی‌فرد و رستمی (۲۰۰۷) تدوین شد. این پرسشنامه ادراک از پاسخگویی را در شش بعد اخلاقی، قانونی، دموکراتیک، مالی، عملکردی و سیاسی سنجیده است.

پرسشنامه احساس بی‌قدرتی نیز شامل پنج سؤال و برگرفته از پرسشنامه‌های کافه و گیز (۲۰۰۸) و یزدان‌پناه (۱۳۸۶) است. همچنین برای اندازه‌گیری متغیر مشارکت شهروندی با اقتباس از پرسشنامه ربانی، دارما، عباس زاده و قاسمی (۱۳۸۶)، پرسشنامه‌ای با یازده سؤال تدوین شد.

داده‌های پژوهش به‌کمک نسخه ۲۱ نرم‌افزار اسپاس و لیزرل تجزیه و تحلیل شدند. برای آزمون فرضیه‌ها روش مدل‌سازی معادلات ساختاری و ضریب همبستگی پیرسون و رگرسیون به‌کار رفت. به‌منظور تأیید سازه پرسشنامه‌ها نیز در نرم‌افزار لیزرل تحلیل عاملی تأییدی صورت گرفت. برای آزمون فرضیه‌ها سطح خطا ۵ درصد در نظر گرفته شد.

پایایی پرسشنامه‌های این پژوهش به کمک روش محاسبه آلفای کرونباخ سنجیده شد. در پژوهش حاضر، آلفای کرونباخ برای مجموع سؤال‌ها ۰/۷۲ به دست آمد و برای متغیرهای پاسخ‌گویی، احساس بی‌قدرتی و مشارکت به‌طور جداگانه به ترتیب ۰/۸۶، ۰/۷۲ و ۰/۷۷ محاسبه شد. روایی محتوای پرسشنامه‌ها را استادان دانشگاه و متخصصان تأیید کردند و مشخص شد از اعتبار مناسبی برخوردار است. همچنین اعتبار عاملی تأییدی پرسشنامه متغیرهای مستقل، وابسته و میانجی نیز در نرم‌افزار لیزرل بررسی شد.

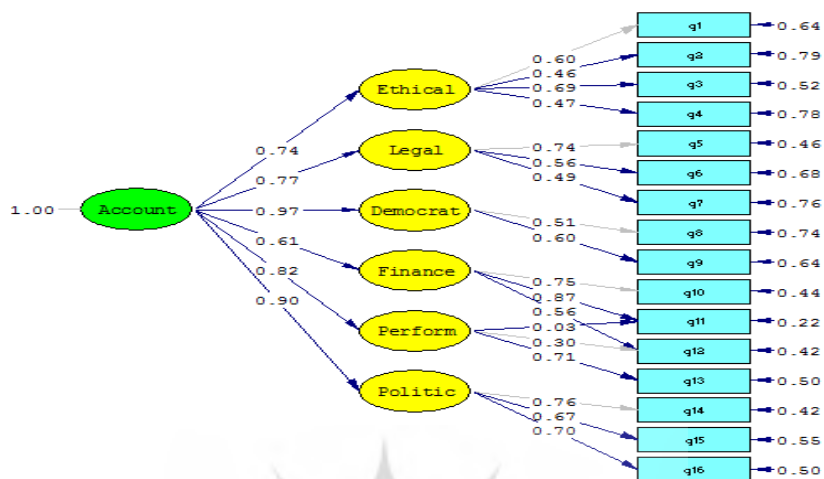
یافته‌های پژوهش

بر اساس نتایج آمار توصیفی، ۵۱/۷ درصد از پاسخ‌دهندگان، دانشجویان پسر و ۴۸/۳ درصد دختر هستند. همچنین، ۴۷/۵ درصد پاسخ‌دهندگان دانشجویان رشته‌های تحصیلی علوم انسانی، ۲۲ درصد علوم فنی، ۸/۸ درصد علوم پایه، ۷/۸ درصد هنر و ۱۴ درصد متعلق به گروه کشاورزی هستند. ۵۴/۸ درصد از پاسخ‌دهندگان در مقطع کارشناسی، ۳۵/۷ درصد در مقطع کارشناسی ارشد و ۹/۶ درصد در مقطع دکتری تحصیل می‌کنند. محل سکونت خانوادگی ۵۹/۸ درصد از دانشجویان در تهران و ۴۰/۲ درصد نیز در سایر شهرها است. همچنین ۸۸/۶ درصد از پاسخ‌دهندگان مجرد و ۱۱/۴ درصد آنها متأهل‌اند.

خروجی به دست آمده از نرم‌افزار لیزرل (شکل ۲) نشان می‌دهد مدل اندازه‌گیری پاسخ‌گویی متشکل از شش بعد اخلاقی، قانونی، دموکراتیک، مالی، عملکردی و سیاسی از برازش مناسبی برخوردار است. شاخص RMSEA کمتر از ۰/۰۵ بر برازش خوب مدل دلالت دارد و مقادیر بیشتر از ۰/۱ نشان‌دهنده برازش ضعیف مدل است (هومن، ۱۳۹۰). در حالی که مقدار بیشتر از ۰/۰۵ و کمتر از ۰/۰۸، مبین برازش نسبتاً خوب است (مین و منتزر، ۲۰۰۴) که در مدل یادشده این شاخص ۰/۰۷ به دست آمد. یکی دیگر از شاخص‌های برازش، نسبت مقدار کای دو^۱ به درجه آزادی^۲ است که اغلب مقادیر بین ۲ تا ۳ را برای این شاخص قابل قبول می‌دانند (قاسمی، ۱۳۸۹). در مدل یادشده این نسبت کمتر از مقدار ۳ به دست آمد.

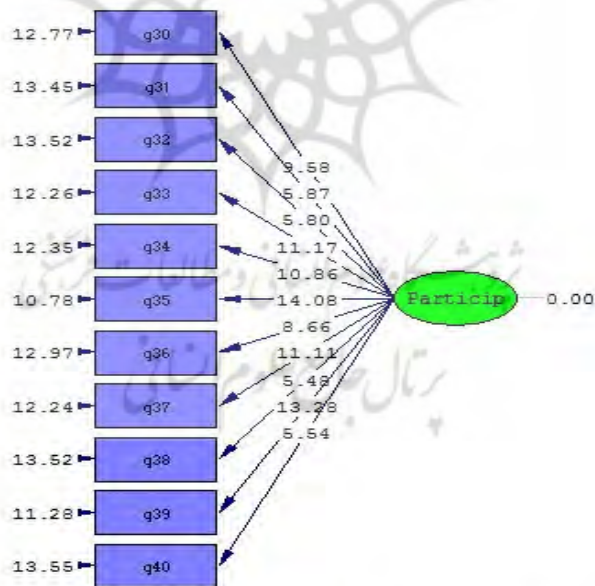
خروجی نرم‌افزار لیزرل برای مدل اندازه‌گیری متغیر مشارکت (شکل ۳)، نسبت کای دو به درجه آزادی را ۳/۶ نشان داد که کمی بیشتر از مقدار توصیه شده است. همچنین شاخص برازش RMSEA مقدار ۰/۰۸۳ به دست آمد که به آستانه قابل قبول بسیار نزدیک است. بنابراین، می‌توان گفت مدل اندازه‌گیری مشارکت، مدل نسبتاً مناسبی است.

1. Chi-Square
2. Degree of freedom(df)



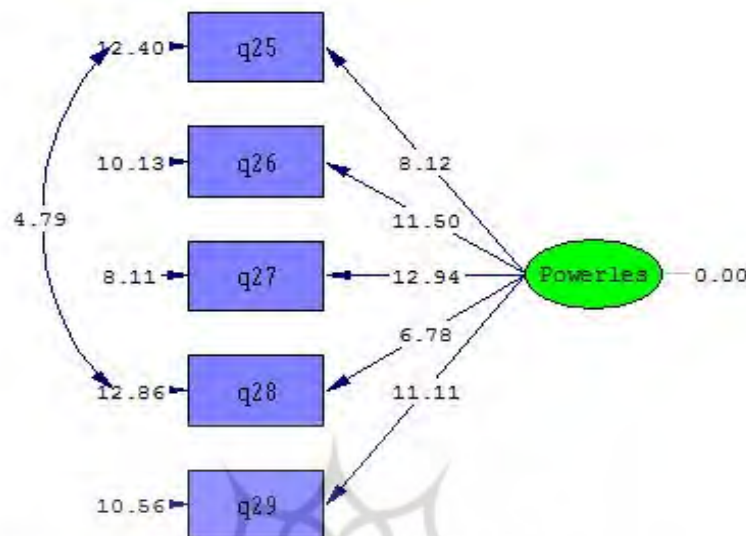
Chi-Square=279.05, df=96, P-value=0.00000, RMSEA=0.070

شکل ۲. تخمین استاندارد ضرایب مدل اندازه‌گیری پاسخ‌گویی



Chi-Square=162.21, df=44, P-value=0.00000, RMSEA=0.083

شکل ۳. اعداد معناداری ضرایب مدل اندازه‌گیری مشارکت



Chi-Square=11.66, df=4, P-value=0.02007, RMSEA=0.070

شکل ۴. اعداد معناداری ضرایب مدل اندازه‌گیری احساس بی‌قدرتی

درباره تحلیل عاملی مدل اندازه‌گیری متغیر احساس بی‌قدرتی (شکل ۴) باید گفت با افزودن رابطه دوطرفه خطای واریانس بین دو سؤال متغیر بی‌قدرتی، شاخص‌های برازش مدل اندازه‌گیری بی‌قدرتی در حد مطلوبی قرار می‌گیرد. با توجه به مدل اصلاح‌شده، نسبت کای‌دو به درجه آزادی ۲/۹ به دست آمد که از مقدار مجاز ۳ کمتر است. همچنین شاخص RMSEA نیز به مقدار ۰/۰۷ تغییر کرد که کمتر از مقدار توصیه‌شده ۰/۰۸ است. بنابراین، می‌توان گفت که مدل اندازه‌گیری بی‌قدرتی تناسب و برازش مناسبی دارد. البته پیشنهادها برای اصلاح مدل باید با اهداف نظری پژوهش مطابقت داشته باشد. با توجه به اینکه اصلاح پیشنهادی نرم‌افزار اشکالی در رابطه متغیر مکنون بی‌قدرتی و سؤال‌های آن به منزله متغیرهای مشاهده‌شده ایجاد نمی‌کند و نیز با توجه به طراحی معکوس دو سؤال با رابطه دوطرفه در سنجش متغیر بی‌قدرتی، می‌توان مدل اصلاح‌شده را پذیرفت.

در عین حال نتایج خروجی نرم‌افزار SPSS نشان می‌دهد ضریب همبستگی پیرسون بین پاسخ‌گویی و احساس بی‌قدرتی ۰/۴۹- است که با توجه به مقدار Sig = ۰ همبستگی در سطح اطمینان ۹۹ درصد وجود دارد. از طرف دیگر، ضریب همبستگی پیرسون بین احساس بی‌قدرتی و

مشارکت ($-0/18$) با مقدار Sig صفر است که همبستگی در سطح اطمینان ۹۹ درصد بین این دو متغیر را نشان می‌دهد.

همچنین نتایج آزمون رگرسیون برای تأثیر ابعاد پاسخ‌گویی بر احساس بی‌قدرتی نشان می‌دهد ادراک دانشجویان از ابعاد پاسخ‌گویی اخلاقی، قانونی، دموکراتیک و سیاسی، قابلیت پیش‌بینی میزان احساس بی‌قدرتی آنها را دارد که ضرایب رگرسیونی استاندارد آن به شرح جدول ۱ است.

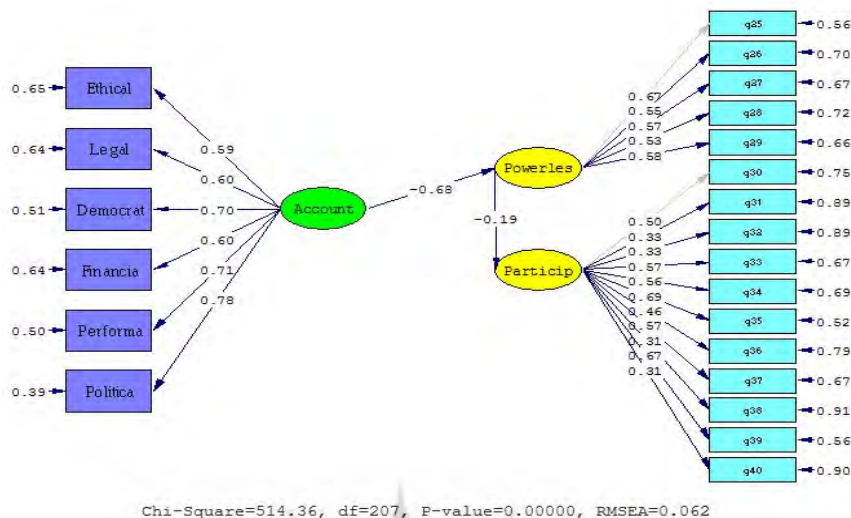
جدول ۱. ضرایب رگرسیونی استاندارد بین ابعاد پاسخ‌گویی و احساس بی‌قدرتی

پاسخ‌گویی						احساس بی‌قدرتی
سیاسی	عملکردی	مالی	دموکراتیک	قانونی	اخلاقی	
$-0/222$	$-0/075$	$-0/066$	$-0/217$	$0/133$	$-0/215$	ضریب استاندارد
.	$0/196$	$0/213$.	$0/016$.	معناداری (Sig)

همچنین نتیجه رگرسیون ساده خطی بین احساس بی‌قدرتی دانشجویان و مشارکت، نشان می‌دهد احساس بی‌قدرتی با ضریب بتای $-0/18$ و معناداری ۰ در سطح اطمینان ۹۹ درصد می‌تواند مشارکت دانشجویان را پیش‌بینی کند. بنابراین، تأثیر ابعاد ادراک از پاسخ‌گویی بر مشارکت دانشجویان از طریق تأثیر بر احساس بی‌قدرتی برای ابعاد پاسخ‌گویی اخلاقی، قانونی، دموکراتیک و سیاسی تأیید می‌شود.

مدل معادلات ساختاری بین متغیرهای پاسخ‌گویی، احساس بی‌قدرتی و مشارکت شهروندی (شکل ۵) نشان می‌دهد که مدل برازش مناسبی دارد؛ چراکه نسبت کای‌دو به درجه آزادی کمتر از ۳ و شاخص RMSEA نیز کمتر $0/08$ است.

در این مدل، پاسخ‌گویی متغیر مستقل، احساس بی‌قدرتی متغیر میانجی و مشارکت متغیر وابسته است. همان‌طور که در مدل ساختاری مشخص است، ضریب استاندارد (β) بین پاسخ‌گویی و احساس بی‌قدرتی مقدار $-0/68$ و بین احساس بی‌قدرتی و مشارکت مقدار $-0/19$ به دست آمده است که با توجه به مقادیر اعداد معناداری (t-value) $-9/5$ و $-2/84$ که کمتر از $-1/96$ است، می‌توان گفت ضرایب استاندارد در سطح اطمینان ۹۵ درصد معنادار است. در واقع متغیر پاسخ‌گویی به میزان ۶۸ درصد بر متغیر احساس بی‌قدرتی اثر معکوس می‌گذارد و متغیر احساس بی‌قدرتی نیز به میزان ۱۹ درصد بر مشارکت اثر معکوس دارد. در نتیجه فرضیه پژوهش مبنی بر تأثیر پاسخ‌گویی بر مشارکت از طریق احساس بی‌قدرتی، تأیید می‌شود.



شکل ۵. ضرایب استاندارد مدل ساختاری پاسخ‌گویی، بی‌قدرتی و مشارکت

بحث و نتیجه‌گیری

دانشجویان بخش مهمی از اجتماع‌اند که بر کارکردهای نظام مدیریت دولتی تأثیر شایان توجهی می‌گذارند. از این‌رو مطالعات جامعه‌شناختی با هدف ارزیابی تأثیر مؤلفه‌های مطرح در مدیریت دولتی بر رفتارهای سیاسی و هنجارهای رفتاری آنها، می‌تواند منعکس‌کننده واقعیت‌های جامعه پیرامونی آنها باشد.

این پژوهش با هدف درک بهتر از وضعیت مؤلفه‌های احساس قدرت و میزان پاسخ‌گویی بر بستر مؤلفه مشارکت تدوین شده است. یافته‌های این پژوهش به‌طور شایان توجهی دیدگاه‌های پژوهشگرانی همچون هیوز و دال را در خصوص گستره جامعه‌شناختی مؤلفه‌های بحث‌شده در جامعه پژوهش تأیید می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد ادراک دانشجویان از میزان پاسخ‌گویی مدیران و کارکنان دانشگاه با تأثیر بر احساس قدرت بر سطح مشارکت آنها اثرگذار است. بر این اساس ارتقای کمیت و کیفیت پاسخ‌گویی مجریان به ذی‌نفعان، امکان نفوذ و اعمال قدرت شهروندان را به‌دنبال دارد که این فرایند مبادله قدرت بین مردم و دولت، سبب ارتقای شاخص مشارکت عمومی خواهد شد.

نتایج کمی پژوهش، رابطه منفی به‌نسبت قوی‌ای را بین ادراک از پاسخ‌گویی و متغیر احساس بی‌قدرتی نشان می‌دهد که تأییدکننده نظریه‌های مطرح درباره قدرت‌بخشی به شهروندان از طریق پاسخ‌گو کردن مدیران است. درواقع زمانی که افراد مسئول به‌شکل مناسبی

پاسخ‌گو نباشند، فرایند مبادله قدرت دچار اختلال می‌شود و انباشتگی یک‌طرفه قدرت شکل می‌گیرد. این امر می‌تواند به بروز احساس ناامیدی در به‌دست آوردن قدرت بین گروه‌های مطالبه‌گر و پاسخ‌خواه منجر شود. به بیان دیگر، پاسخ‌گویی نامناسب به شکل‌گیری احساس ناتوانی اثرگذاری و بی‌توجهی به خواسته‌های شهروندی منجر می‌شود.

در این رابطه، ویژگی‌های جامعه آماری پژوهش که متشکل از قشر دانشجو به‌عنوان گروه مرجع است را نیز نباید از نظر دور داشت. این امر به‌خصوص زمانی که مشارکت جامعه مطالعه‌شده در امور مختلف به‌منزله هدف و مؤلفه مثبت و اغلب لازم در نظر گرفته شود، اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه نبود احساس قدرت و توانایی تأثیرگذاری بر فرایندها و تصمیم‌ها و اقدام‌ها، می‌تواند بر انگیزه همکاری و مشارکت و حضور فعال در امور مختلف اجتماعی و مدیریتی تأثیر منفی داشته باشد.

براساس نتایج پژوهش، رابطه معنادار بین متغیر احساس بی‌قدرتی و مشارکت مؤید این دیدگاه است که در تبیین عوامل مؤثر بر مشارکت، فرد زمانی تمایل به مشارکت دارد که مطمئن باشد درگیری او در تمام امور حتماً دیده خواهد شد و به نتیجه خواهد رسید. هرگاه شخصی فکر کند که فعالیت و مشارکت او اهمیتی ندارد و نمی‌تواند منشأ تغییراتی شود، احتمال وارد شدن او در آن فعالیت بسیار کم خواهد بود. هرچه فرد احساس کند مشارکت وی در امری کارایی ندارد، به همان نسبت ممکن است کمتر مشارکت کند. در همین راستا، باید گفت تأثیر پیش‌شرط‌های اجتماعی و روان‌شناختی بر فعالیت اجتماعی افراد تا حدود زیادی بستگی به محیط‌های اجتماعی از جمله نهادها و سازمان‌های اجتماعی دارد.

در مقایسه نتایج پژوهش با سایر مطالعات مشابه باید گفت نتایج این پژوهش در حوزه پاسخ‌گویی با یافته‌های زاهدی و خانباشی (۱۳۹۰)، منوریان، نرگسیان، فاحی و واثق (۱۳۸۸) و دانایی‌فرد و رستمی (۲۰۰۷) همخوانی دارد و نشان می‌دهد بین اعتماد عمومی و مشارکت عمومی در سطح جامعه ارتباط شایان توجهی وجود دارد. در حوزه احساس بی‌قدرتی نیز نتایج پژوهش را می‌توان با یافته‌های سفیری و صادقی (۱۳۸۹) مقایسه کرد. درعین حال به نظر می‌رسد درخصوص مؤلفه ادراک پاسخ‌گویی، پرداختن به مقوله عملکرد به جای احساس پاسخ‌گویی به‌منزله شاخص جمعی اهمیت بیشتری دارد. همان‌طور که نتایج مطالعات اوموتویا، ابیدون و فادوبا (۲۰۱۲) مؤید آن است.

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد ادراک دانشجویان از ابعاد پاسخ‌گویی اخلاقی، قانونی، دموکراتیک و سیاسی، متأثر از قابلیت پیش‌بینی احساس بی‌قدرتی آنهاست. درواقع این امر نشان می‌دهد در رابطه جهت‌دار بین ابعاد پاسخ‌گویی و احساس قدرت، مؤلفه‌های اخلاقی شامل نوع

برخورد و رفتار افراد مسئول، تأثیر بسزایی در ایجاد حس قدرت ارباب رجوع دارد. این مطلب در واقع تأییدکننده این دیدگاه است که درک مردم از سطح رعایت اصول اخلاقی در بخش دولتی سبب افزایش میزان رضایت آنها از عملکرد کلی دولت می‌شود.

از سوی دیگر، ادراک دانشجویان از میزان توجه و رعایت سازوکارهای قانونی و نیز میزان تمایل صاحبان مسئولیت و به تبع آن صاحبان قدرت به مشارکت دادن دانشجویان در اداره و انجام امور و تصمیم‌گیری‌ها، تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری احساس قدرت آنها دارد.

از سوی دیگر باید پذیرفت احساس بی‌قدرتی، بیشترین تأثیرپذیری و شدت رابطه را با ادراک از پاسخ‌گویی سیاسی دارد. این نتیجه را به‌طور خاص می‌توان با توجه به جامعه آماری پژوهش توجیه کرد. در این راستا می‌توان ادعا کرد که بی‌قدرتی سیاسی متغیر بسیار مهمی در زنجیره علیت شکل‌دهی به رفتار سیاسی است. به‌گفته دیگر احساس اثربخشی سیاسی به‌طور مستقیم بر مشارکت‌های تصمیم‌ساز تأثیر می‌گذارد.

ذکر این نکته ضروری است که در حال حاضر مطالعاتی از این نوع متأثر از ادبیات مدیریت دولتی نوین، حاکمیت شهروندی و مفهوم حکمرانی خوب و مواردی از این دست است که تطابق بی‌قید و شرط آن با ساختار اجتماعی کشور که بدون شک مبتنی بر آموزه‌های دینی، انقلابی و سنتی است، جای تأمل و احتیاط دارد. بی‌شک توجه به مفهوم نظریه‌پردازی در این خصوص ضرورت محسوب می‌شود.

بر این اساس و با توجه به مطالعات انجام‌شده، پیشنهادهای زیر می‌تواند درخصوص جامعه دانشجویی مؤثر واقع شود.

- نظام پاسخ‌گویی بومی ارتقا یابد و مؤلفه‌های آن در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت شناسایی شود؛
- اهتمام ویژه به شکل‌گیری و تقویت شیوه‌های پاسخ‌گویی سیاسی با توجه به اینکه بیشترین تأثیر را در بین ابعاد پاسخ‌گویی بر سطح اعتماد و احساس بی‌قدرتی دانشجویان دارد. در این راستا، توجه و پاسخ‌گویی صحیح به انتقادات و حضور مستمر و مؤثر در رسانه‌ها و مطبوعات پیشنهاد می‌شود؛
- با توجه به تأثیری که پاسخ‌گویی دموکراتیک بر احساس بی‌قدرتی دانشجویان می‌گذارد، توجه به خواسته‌های دانشجویان و فراهم کردن امکان و موقعیت مناسب برای مشارکت آنها در اداره امور در حد امکان و توجه به نظر آنها در انتخاب مدیران و مسئولان مناسب به نظر می‌رسد؛

- از دستاوردها و عملکرد سالانه در زمینه‌های مختلف آموزشی، پژوهشی و مالی اطلاع‌رسانی مناسب و مستمر به عمل آید؛
- قوانین، مقررات و بخشنامه‌ها با جهت‌گیری در راستای بهبود سازوکارهای پاسخ‌گویی و در نظر گرفتن ویژگی‌های جمعیت‌شناختی دانشجویان، تقویت و اصلاح شود؛
- برنامه‌ریزی و توجه ویژه به دیدگاه‌ها، نیازها و پیشنهادهای دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی و تلاش برای اقناع منطقی آنها، با توجه به رابطه مستقیمی که ادراک از پاسخ‌گویی با رفتار مشارکتی آنها دارد؛
- فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی برای تسهیل در ارائه اطلاعات در زمان مناسب برای بهبود فرایندهای پاسخ‌گویی در جامعه دانشجویی هم از لحاظ کیفی و هم از لحاظ کمی توسعه و بهبود یابد.

References

- Arnstein, S. R. (1969). A ladder of citizen participation. *AIP Journal*, 35(4): 216-224.
- Blagescu, M., L. Casas, D.L. & Liloyd, R. (2005). *Pathway to accountability, the global accountability*, London: One World Trust.
- Bovens, M. (2007). Analyzing and Assessing Accountability: A Conceptual Framework. *European Law Journal*, 13(4): 447-468.
- Bovens, M. (2010). Two concepts of accountability: Accountability as a virtue & as a mechanism. *West European Politics*, 33(5): 946-967.
- Bradbury, M.D. & Williams, M.R. (2012). Diversity and Citizen Participation: The Effect of Race on Juror Decision Making. *Administration & Society*, Online First Version of Record - Oct 8: 1-20.
- Coffe, H. & Geys, B. (2008). Measuring the Bridging Nature of Voluntary Organizations: The Importance of Association Size. *Sociology*, 42(2): 357-369.
- Cornwall, A. & Gaventa, J. (2001). *Bridging the gap: citizenship, participation and accountability*. In the PLA Notes 40: Deliberative Democracy and Citizen Empowerment, National Lotteries Charity Board.
- Coser, L.A. (2007). *Masters of Sociological Thought: Ideas in Historical and Social Context*. Translated by M. Salasi. Tehran, Elmi press. (in Persian)

- Danaee Fard, H. & Rostamy, A. (2007). Promoting Public Trust in Public Organizations: Explaining the Role of Public Accountability. *Public Organization Review*, 7(4): 331-344.
- Dowdle, M. (2006). *Public accountability: Conceptual, historical & epistemic mappings*. London, Cambridge University Press.
- Gailmard, S. (2014). *Accountability and Principal-agent Theory*. The Oxford Handbook of Public Accountability. New York, Oxford University Press.
- Ghaffary, G. & Jamshidzadeh, E. (2011). *Popular participation and Urban Affairs (Barriers, problems and strategies for the development of popular participation)*. Tehran, Society and Culture press. (in Persian)
- Ghasemi, V. (2009). *Structural Equation Modeling in Social Research Using Amos Graphics*. Tehran. Jamehshenasan Press. (in Persian)
- Hashemian, M., Behravan, H. & Noghani, M. (2011). Factors affecting the participation of citizens in the government of the city of Mashhad. *Third Conference of planning and urban management*, Mashhad, Iran. (in Persian)
- Hooman, H. A. (2012). *Structural equation modeling using LISREL software (with modification)*. Tehran: Samt Press. (in Persian)
- Jensen, L. (2000). Image of accountability in Danish public Sector form. *Discussion paper for IPMN Conference 2000 at Macquarie School of Management*.
- Kahne, J.E. & Spote, S.E. (2008). Developing Citizens: The Impact of Civic Learning Opportunities on Students' Commitment to Civic Participation. *American Educational Research Journal*, 45(3): 738-766.
- Michels, A. (2011). Innovations in democratic governance: how does citizen participation contribute to a better democracy. *International Review of Administrative Sciences*, 77(2): 275-293.
- Min, S. & Mentzer, J.T. (2004). Developing and measuring supply chain management Concepts. *Journal of Business Logistics*, 25(1): 63-100.
- Mirsepasi, N. & Etebarian, A. (2009). *Reform of the Iran's administrative system based on the model of balance of power*. Tehran, Mir press. (in Persian)
- Mohseni-Tabrizi, A. (2002). Pathology of the socio-cultural alienation: value isolation in Tehran's state universities. *Quarterly journal of Research and Planning in Higher Education*, 8(4): 119-182. (in Persian)
- Mohseni-Tabrizi, A. (2004). Fatalism measure and its relation to the sense of political efficacy and sense of powerlessness among adult women in urban areas. *Journal of Cultural Studies*, 8(9): 169-201. (in Persian)

- Monavarian, A. Nargesian, A., Fattahizadeh, M. & Vasegh, B. (2010). Examine the relationship between public accountability, public participation and public confidence in government organizations in 22 districts of Tehran. *Journal of Academic – Research*, 68(3): 51-274. (in Persian)
- Mulgan, R. (2003). *Holding Power to Account: Accountability in Modern Democracies*. Basingstoke: Palgrave.
- Omotayo, O.A., Abiodun, A.J. & Fadugba, A.O. (2012). Executives Perception of the Impact of Flexitime on Organizational Performance: Evidence from the Nigerian Private Sector. *International Journal of Applied Behavioral Economics*, 1(3): 16-27.
- Rabbani, R. & Aranchoolam, D. & Abbas-Zadeh, M. & Ghasemi, V. (2007). The impact of economic and social welfare on the citizens' participation in municipal affairs (case study: city of Isfahan). *Journal of Social Sciences*, 4(2):73-99. (in Persian)
- Roberts, N. (2008). *The age of direct citizen participation*. Armonk, NewYork, M.E. Sharpe.
- Romzek, B. S. (2000). Dynamics of Public Sector Accountability in an Era of Reform, *International Review of Administrative Sciences*, 66(1): 21-44.
- Sadeghi, M. & Safiri, Kh. (2010). Social participation of female students in Tehran University of Social Sciences. *Jornal of applied Sociology*, 2(20): 1-34. (in Persian)
- Shakoori, A. (2011). *Social participations and Charity para-governmental organizations: with an emphasis on Iran*. Tehran, SAMT press. (in Persian)
- Sharifian Sani, M. (2001). Urban Culture: citizen participation, urban governance & urban management. *Journal of urban management* 8: 42-55. (in Persian)
- Stout, M. (2010). Symposium introduction: Deliberative democracy and participatory practice. *Public Administration and Management*, 15(1): 1-8.
- Uzzaman, W. & Mphande, C. (2012). Gaps in Pursuing Participatory Good Governance: Bangladesh. *Administration & Society*, 44(s5): 1-33.
- Vaezi, R. & Azmandian, M. (2011). Three-dimensional accountability model: a different look to accountability. *Journal of Law enforcement management studies*, 6(1): 131-155. (in Persian)
- Yazdan-panah, L. (2007). The Barriers to social participation among the citizens of Tehran. *Social Welfare Quarterly*, 7(26): 105-130. (in Persian)

Zahedi, Sh., Khanbashi, M. & Rezaei, E. (2012). Increase public confidence based on promoting a culture of accountability. *Journal of Executive Management*, 5(3): 69-94. (in Persian)

Zhang, W., Johnson, T.J., Seltzer, T. & Bichard, S.L. (2010). The Revolution Will is Networked: The Influence of Social Networking Sites on Political Attitudes and Behavior. *Social Science Computer Review*, 28(1): 75-92.

